

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دوم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵
صص ۹۸-۱۱۸

ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل: راهبردها و تحولات

دکتر رضا سیمبر* - دانشگاه گیلان

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۹/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۱/۶

چکیده

نوشتار حاضر کنکاشی در تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های متقابل ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل است. در تحول دیدگاه‌های ژئوپلیتیک از کهنه به نو، آثار تأثیرگذاری مذهب را می‌توان دید. بررسی این تحولات در توضیح رهیافت‌های فکری و عملی سیاست‌گذاران بین‌المللی حائز اهمیت بسیاری است. در این عرصه حرکت احیاگرانه مذهب به شکل سریع و قدرتمندی شکل گرفته است و می‌توان آن را به‌عنوان روند سکولارزدایی نیز تعبیر نمود. نکته قابل بررسی این است که چگونه رهیافت‌های مذهبی می‌توانند مرزبندی‌های وستفالیایی را تحت تأثیر قرار دهند و به‌این ترتیب فضای ژئوپلیتیک جهانی را دستخوش تغییر سازند. بنابراین به‌نظر می‌رسد واکاوی تعامل متقابل مذهب و ژئوپلیتیک می‌تواند رهگشای فهم چالش‌ها و تهدیدهای جهانی و نحوه مدیریت بحران‌ها باشد.

در این نوشتار به مذهب به‌عنوان متغیر موردی اما مؤثر در تحول نگرش ژئوپلیتیک آمریکا نیز اشاره می‌شود. براین اساس نومحافظه‌کاران آمریکایی سرانجام در عرصه سیاسی این کشور سلطه یافته و از طرف مسیحیان دست راستی نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند. به‌علاوه دیدگاه مذهبی بوش رئیس‌جمهور آمریکا نیز به‌عنوان متغیر مؤثر در این باره نقش آفرینی نموده است.

واژه‌های کلیدی: رهیافت‌های ژئوپلیتیک، بازیگری مذهب، نظام بین‌الملل، سیاست خارجی آمریکا، جغرافیای معناگرایی، اسلام و مسیحیت.

*Email: simbar@Guilan.ac.ir

مباحث نظری

ژئوپلیتیک در مباحث جدید به شکل‌های گوناگونی مطرح است و ایده‌ها ی نوینی در آن مطرح می‌شود. با پایان جنگ سرد و از بین رفتن نظام حاکم بر آن فضاها ی جدید دیگری با عناصر و مؤلفه‌های جدید در دنیا مطرح شده است. اگرچه هنوز نظم نوین جهانی شکل نهایی به‌خود نگرفته است اما به‌نظر می‌رسد کشورهای قدرتمند تعریف جدیدی از فضاها ی قدرتی و حیطة سیطره خود ارائه می‌کنند و دیگر فضا ی دوقطبی نمی‌تواند توضیح‌دهنده مطالب مربوطه باشد. به‌نظر می‌رسد نظام حاکم بیشتر یک نظام مبتنی بر محورهای مختلف قدرت یا یک نظام چندقطبی باشد. البته بسیاری از مؤلفه‌های سیاست بین‌الملل نیز در حال دگرگونی است. اگر تا دیروز کمونیسم یکی از عناصر جدی سیاست و جغرافیای بین‌الملل بود امروز دیگر اینطور نیست. در مورد سکولاریسم و مذهب نیز موضوع همین است. اگرچه سکولاریسم روند و جریان مسلط سیاست و حکومت دهه‌ها و حتی قرن‌های گذشته بوده اما امروز می‌توان گفت ما شاهد افول تدریجی این موضوع و شکل‌گیری بازیگری مؤثر عناصر مذهبی هستیم که در این مقاله به‌طور مفصل به آنها اشاره خواهد شد.

نکته این است که اگر این فرضیه صحیح باشد علوم مرتبط در سیاست، اقتصاد و البته ژئوپلیتیک نیازمند تعاریف جدیدی هستند و صاحب‌نظران و دانشگاهیان نیازمند ارائه تعاریف مجدد در حوزه‌های علمی مربوط به‌خود می‌باشند. مذهب به‌عنوان عاملی مشروعیت‌ساز برای حکومت‌ها در عرصه داخلی و سیاست خارجی شکل نوینی از بازیگری قدرت آنها در داخل خواهد بود. به‌همین ترتیب در نظام بین‌الملل و در سیاست خارجی هم دارای تأثیر می‌باشد. بنابراین اهمیت مطالعه عناصر نظام بین‌الملل مانند نقش‌آفرینی مذهب در اینجا خود را نشان می‌دهد که مسائل و موضوعات جدید در این حوزه‌ها را مورد مکاشفه و بررسی قرار می‌دهد. البته این مطالعه در سه سطح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی حائز اهمیت است که در این مقاله سعی می‌شود با نگرش مطرح‌شده به هر سه سطح مختلف توجه شود. مثلاً هنگامی که ارتباط مذهب و مشروعیت مطرح می‌شود عمدتاً بحث در سطح ملی است اما وقتی همین موضوع در ارتباط با سیاست خارجی و توجیه رفتارهای سیاست خارجی کشورها مطرح می‌شود دیگر به سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی ارتباط خواهد داشت.

روش کار در این مقاله از نوع علی است که طی آن آثار متغیر مستقل بر متغیر وابسته مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. متغیر مستقل مذهب و بازیگری آن در نظام بین‌الملل است و متغیرهای وابسته آن ملت-کشورها سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، ایت‌های سیاسی و مذهبی و در نهایت مجموعه نظام بین‌الملل می‌باشند.

ژئوپلیتیک و مذهب

ژئوپلیتیک آموزه‌ای است که به وسیله آن پدیده قدرت در چهارچوب تمایزات و ویژگی‌های سرزمینی یا جغرافیایی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این راستا، مذهب انکار نهایی اهمیت تقسیم‌بندی‌های سرزمینی محسوب می‌شود و در یک نگرش کلی هم در مسیحیت و هم در اسلام مرزهای سرزمینی به رسمیت شناخته نمی‌شوند. محمد اقبال شاعر و فیلسوف معروف مسلمان (۱۸۷۷-۱۹۳۸) می‌گوید «اسلام به‌طور ماهوی غیر سرزمینی است» (Sheikh, 2003, P:31).

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که در دیدگاه‌ها و نظرات ژئوپلیتیک به‌ندرت مطلب یا موضوعی به پدیده مذهب اختصاص داده شده است. بنابراین چگونه می‌توان در مطالعات علمی دو مولفه مذهب و ژئوپلیتیک را با یکدیگر مرتبط نمود؟ یکی از پاسخ‌های روشن در قبال این سوال، اقدامات و اعمال سیاسی به نام مذهب است و نمونه‌های متعارف و شناخته‌شده آن جنگ‌های صلیبی است که در بستر تاریخ واقع شده‌اند. هم مسیحیان و هم مسلمانان به نوعی جنگ را به‌عنوان تکلیفی مذهبی در برخی شرایط و مواقع ویژه پذیرفته‌اند. البته روشن است در مواردی سایر انگیزه‌های سیاسی یا اقتصادی - و نه انگیزه‌های دینی - عامل اصلی این برخوردها و تنازعات بوده‌اند. اما بدون شک انگیزه‌های اصلی کلیسا برای راه‌اندختن جنگ‌های صلیبی دلایل مذهبی نبوده است (Costambeys, 2000, P: 367-396). در واقع این جنگ‌ها نشانه رقابت فزاینده میان لردها و پادشاهان برای سلطه بیشتر محسوب می‌شد تا بدین وسیله به تملکات و دارایی‌های کلیسا آسیبی وارد نشود.

در اواخر قرون وسطی ترکیب مذهب و ژئوپلیتیک از سوی پاپ‌ها و پادشاهان دنبال می‌شد. به عبارت دیگر، پاپ‌ها به استقرار و تشکیل ارتش‌ها پرداختند و از آن طرف پادشاهان وانمود می‌کردند خزانه‌داران منتصب الهی بر روی زمین هستند. در تاریخ معاصر دنیای امروز نیز به‌طور مشابهی در ملحتی مانند تروریسم و نظریه برخورد تمدن‌ها می‌توان وقوع مباحث

دیگری را در ترکیب مذهب و ژئوپلیتیک مشاهده نمود.

قرآن و انجیل پُر از قصه‌هایی است که در آنها ارتش یا نیروهای شیطان - یا شر - درمقابل نیرو و قدرت خیر صف‌آرایی کرده و به مقابله پرداخته‌اند. این رویارویی نیز جنبهٔ این دنیایی و زمینی دارد. البته در کنار این موضوع آیات مختلفی نیز دربارهٔ صلح و تساهل در هر دو دین الهی وجود دارد. اگر ژئوپلیتیک به‌عنوان راهی علمی برای تفسیر و تبیین تمایزات و تقسیم‌بندی‌های دنیا استفاده شود، می‌تواند در راستای تبیین نقش مذهب در رخدادهای تاریخ معاصر نیز مورد استفاده قرار گیرد و نسبت به دیدگاه مذهب در نظم نوین جهانی نیز پاسخ‌گو باشد. یکی از موضوعات اصلی در چنین نگرشی استقرار نگرش «ما» درمقابل «دیگران» است که در دیدگاه‌های مذهبی نیز وجود دارد.

در برخی مطالعات سیاست خارجی آمریکا در مورد ایران و ویتنام به این موضوع اشاره شده است که طراحان و مدیران سیاست خارجی در واشنگتن از این موضوع در تحلیل‌های خود استفاده کرده‌اند. البته باید متوقع بود همان‌طور که در آمریکا «خودی» و «غیرخودی» معنا پیدا می‌کند ملت‌های دیگر نیز دارای درک و تلقی‌های مشابهی هستند. بنابراین در شکل‌گیری سیاست خارجی باید به این موضوع با تأکید زیادی دقت نمود و گرنه اشتباهات بسیار بزرگی رخ خواهد داد که هزینه‌های جبران‌ناپذیر و زیادی را تحمیل خواهد نمود.

ترکیب برداشت‌های مذهبی و جغرافیایی دربارهٔ ساختار دنیا تاکنون در آثار کلاسیک و برجستهٔ جغرافیدانانی که واژهٔ جغرافیای معناگرایی^۱ را ابداع کرده‌اند، دیده می‌شود (Johnston and Sampson, 1994). جان کیرتلند رایت جغرافیای معناگرا را اعتقاد به قدرت‌هایی می‌داند که در ماورای طبیعت یا محیط انسانی وجود دارند. وی در نوشته‌های خود ایده‌های الهیون اولیهٔ آمریکایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد؛ کسانی که از میان ایده‌های مختلف اعتقاد داشتند محیط سالم نشان‌دهندهٔ وجود انسان‌هایی است که از اعتقاد به خداوند لذت می‌برند (Kirtland, Wright, 1966, P: 251-285).

یی‌فوتوآن، جغرافیدانی که در راستای آثار رایت کار می‌کرده است به بررسی قدرت‌های ماورالطبیعه می‌پردازد که در فرهنگ‌های مختلف دارای تأثیر بر مکان‌های مختلف هستند (Fu

Tuan, 1976, P: 11-39). جغرافیای معناگرا تلویحاً معرفی‌کننده تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های مقابل اعمالی مانند عبادت و ایثار است که می‌توانند حتی بر حفظ محیط زیست و یا ساختن مکان‌هایی ویژه و مشخص اثر بگذارند.

به‌عنوان نمونه *آنتونی/سمیت* چهار وجه از «ابعاد مقدس ملت» را مورد مکاشفه قرار می‌دهد (Smith, 2000). وجه نخست «انتخاب قومی» است یا ایده انتخاب که در افسانه‌های مربوطه به ظهور و نقش فرشتگان برای تطهیر روح یک ملت تأکید دارد. وجه دوم «قلمرو مقدس» است که به محیط سرزمینی ملت‌ها و خاطرات مهم و گران‌قدری که در آنها اتفاق می‌افتد تأکید می‌کند. این وجه مبتنی بر مکان و جای مشخصی است؛ مکان‌هایی که به‌مانند گهواره یک ملت تلقی می‌گردند و در آن اکثر رخدادهای بزرگ واقع می‌شوند و بنابراین به‌عنوان جایگاهی مقدس مورد بازدید و یا «زیارت» قرار می‌گیرند. سومین وجهی که توسط *سمیت* تبیین شده «تاریخ قومی» است. وی این موضوع را به شناخت «عصر طلایی» مرتبط می‌کند که در آن استعدادهای داخلی و الهی اجتماع به‌منصه ظهور می‌رسد و سرانجام ایده «ایثار ملی» است که در آن به خون‌های ایثارشده در راه ملت اشاره می‌گردد؛ خون‌هایی که ثابت‌کننده معنویت کسانی است که مرگ شکوهمندی داشته‌اند و به اماره فناپذیری یک ملت مشخص تبدیل می‌شوند. بدین‌گونه *سمیت* در تلاش است تا نکات موازی بین مذهب و ملی‌گرایی را معرفی نماید؛ حتی اگر در ملی‌گرایی اشاره‌ای به خداوند نشده باشد.

البته هر اندیشه مبتنی بر مذهبی، خودبه‌خود از لحاظ سیاسی نمی‌تواند مرتبط به موضوع باشد. نقطه ضعف مباحث مربوط به جغرافیای معناگرا در ابعاد بین‌المللی آن است. چگونه مذهبی به‌وسیله سرزمین یا قلمرو می‌تواند رفتار سایر ملل یا کشورها را تحت تأثیر قرار دهد. این روابط و تعامل متقابل میان مذهب و نظام بین‌الملل در نوشته‌های بنیان‌گذاران این اندیشه یعنی *رایت* و *توان* مورد بحث قرار نمی‌گیرد. موضوع دیگری که در همین راستا قرار می‌گیرد این است که چگونه مذهب می‌تواند به شکل‌گیری نظم بین‌المللی آن‌هم در نظامی جهانی که متشکل از ملت - کشورهای حاکم است، کمک کند. البته دو موضوع از موضوعاتی که به‌وسیله *سمیت* بیان شده - انتخاب قومی و قلمرو مقدس - در ارتباط مستقیم با ژئوپلیتیک است. در مباحث مطرح‌شده توسط وی انتخاب قومی نشان‌دهنده ارتباط نامتقارن با سایر بازیگران

بین‌المللی و حتی احتمال وقوع تنازع است و قلمرو مقدس دارای استعداد مشابهی برای وقوع تنازعات سرزمینی است.

ارتباط دولت‌ها و مذهب در بستر تاریخی

دو دههٔ آخر قرن بیستم عصر تغییرات بنیادین سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده که درعین‌حال با روند چندبُعدی جهانی شدن همراه شد. مبحث جهانی شدن به اشکال مختلف با موضوع ارتباط پیدا می‌کند. گروهی در تحلیل خود از موضوع می‌گویند «جهانی‌شدن ایجاد ارتباط مقابل دولت‌ها و جوامع است که ساختار دنیای مدرن را پی‌ریزی می‌کند». در این روند شاهد تحکیم مبانی اقتصاد جهانی و بنابه قول عده‌ای «ظهور تدریجی فرهنگ جهانی» و درعین‌حال تحولات بنیادین سیاسی از جمله توسعهٔ مداوم و پُرچالش دموکراسی در نقاط مختلف دنیا هستیم. به‌علاوه می‌توان به نمونه‌های بسیار زیادی از مداخلهٔ سیاسی مذهب اشاره نمود تا حدی که بتوان گفت نوعی احیاگری مذهبی در دنیا شکل گرفته است؛ تا بدان‌جا که برخی آن را روند سکولارزدایی در جهان می‌دانند. به‌عبارت‌دیگر با رشد حرکت‌های مذهبی، سکولاریسم به‌شدت در تنگنا قرار گرفته است (Diykink, 2006, P: 192-208).

سازمان‌های مذهبی و احیای مذهب به‌عنوان مؤلفه‌های سیاسی می‌توانند حاکمیت کشورها را تحت تأثیر قرار دهند. می‌توان گفت حاکمیت، ادعای داشتن اقتدار در سرزمینی معلوم با ملتی است که در بستر تاریخی نخست توسط پادشاهان و پس از قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ میلادی توسط ملت - کشورها مطرح شده است. کشوری رسماً دارای حاکمیت تلقی می‌شود که توسط سایر کشورها به‌رسمیت شلخته شود. در مفهوم حاکمیت، مصونیت حکومت‌ها از مداخلهٔ آشکار سایر کشورها نیز مطرح است اما مداخلهٔ نهادهای غیردولتی چندان مطرح نبوده است.

با مطالعهٔ تاریخ ۴۰۰ سالهٔ گذشتهٔ اروپای غربی می‌توان دید در مباحث مربوط به مفهوم حاکمیت توجه چندانی به سازمان‌های مذهبی نمی‌شد. پیش از آن، نزدیک به هزار سال اسلام از هارتلند خود در شبه جزیرهٔ عربستان به‌سمت غرب، شرق، شمال و جنوب توسعه پیدا کرد و در نتیجه قلمرو گسترده‌ای از قاره‌های آسیا، آفریقا و قسمت‌های کوچکتری از اروپا، قسمت‌هایی از بالکان و بخشی از شبه‌جزیرهٔ ایبری تحت کنترل مسلمانان درآمد. با این‌وجود،

ناتوانی و بحران مدیریت در امپراطوری اروپایی اسلام در مقابله با مسیحیان موجب شد تا قدرت آنان به سرعت انحطاط یابد. در این هنگام حکومت‌های متمرکز اروپایی با قدرت نظامی بالا و مهارت‌های سازمان‌یافته شکل گرفتند.

اسلام به‌عنوان نظامی فرهنگی، اجتماعی و مذهبی از طریق رشد جوامع مذهبی و فرامرزی به دینی جهانی همراه با رسالت‌های گوناگون مبدل شد.

مسیحیت و ساختار کلیسا نیز نمونه دیگری از جامعه مذهبی فرامرزی در طول تاریخ است. در دوره قرون وسطی مسیحیت به‌عنوان یک مفهوم کلی و عمومی، مسیحیان را مشمول نژادهای جهانی و قوانین منشعب از دستورات الهی می‌دانست. پس از این دوره و هم‌زمان با افول قدرت اسلام، به‌مثابه یک نیروی فرهنگی در اروپا مطرح گشت و مهاجرت اروپایی‌ها به مناطق دیگر جهان سبب تسریع رشد جوامع مسیحی فرامرزی شد. این در حالی بود که جهان مسیحیت به مذاهب و شعب مختلف تقسیم و تفاسیر متعددی از آن ارائه گردیده بود. توسعه مسیحیت در سطح جهان با تلاش برای کشف قاره آمریکا به‌وسیله کاشفان پرتغالی و اسپانیایی شتاب دیگری به‌خود گرفت. این موضوع در اوایل قرن شانزدهم به استقرار به‌اصطلاح «دنیای نوین» متشکل از مستعمرات مختلف تحت کنترل اروپاییان منجر شد. هم‌زمان سرزمین‌های دیگری در حوزه کارائیب و قاره آسیا نیز به اشغال کشورهای اروپایی درآمد. توسعه اروپا و پدیده مذهب به‌شکل جدانشدنی به یکدیگر گره خورده بودند.

با این وجود، به‌دلیل ظهور حکومت‌های سکولار عرصه جهانی شاهد کاهش نقش عمومی مذهب از قرن ۱۷ به بعد است. از سال ۱۶۴۸ میلادی و هم‌زمان با قرارداد وستفالی، تاریخ توسعه نظام جهانی به‌طور عمده به تاریخ تنازع میان کشورهای مختلف مبدل شد و هر گروه ملکی به‌دنبال گسترش حیطه نفوذ قدرت و حکومت خود بود. در این مجموعه ایدئولوژی‌های منشعب از دین دارای نقش ثانوی شدند. به‌طور خلاصه باید گفت جوامع مذهبی فرامرزی مسلمان و مسیحی پیش از به‌قدرت رسیدن حکومت‌های سکولار دارای نقش و قدرت زیادی در عرصه‌های جهانی هستند. به‌عبارت‌دیگر پیش از قرن هفدهم میلادی تعاملات دینی و مذهبی نقش محوری در شکل‌گیری نظام جهانی و سایر امور مربوط به آن داشتند درحالی‌که پس از وستفالی دنیا شاهد افول جدی تأثیرگذاری بازیگران مذهبی بود (Agnew, J. 2006, P: 183-191).

در قرن بیستم و از اواسط دهه هفتاد میلادی سلطه ساختارهای سکولار برای انسجام‌بخشی به رفتار سیاسی کشورها به‌طور فزاینده‌ای در دنیا مورد چالش‌های جدی قرار گرفت. دلیل این امر تأثیرگذاری مختلفی بوده است که مذاهب گوناگون در سطح دنیا داشته‌اند. در این برهه حرکت‌های سیاسی مذهبی به‌طور عمومی در روندهای حکومتی و سیاسی مداخله کردند. برخی حرکت‌های مذهبی دیگر نیز با تشکیل احزاب سیاسی خود را درگیر انتخابات نمودند و برخی دیگر نیز در احزاب قدیمی برای گسترش فعالیت‌های مربوط ادغام شدند. گروهی نیز خواهان ایجاد تغییرات فوری‌تر سیاسی شدند و با راه‌اندازی تظاهرات و اعتراضات مردمی این هدف را دنبال نمودند. موضوعات و خواسته‌های مذهبی مرزهای بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داد. مباحث اسلامی درگیر موضوعاتی مانند ادغام ترکیه در اتحادیه اروپای مسیحی شد و رخدادهای مشابه نشان داد که مذهب به‌عنوان پرونده‌ای فرهنگی - اجتماعی و از همه مهم‌تر سیاسی مفتوح می‌باشد.

طرح مجدد مذهب در عرصه روابط بین‌الملل به‌عنوان چالشی فکری و علمی برای تحلیل‌گران ژئوپلیتیک مطرح است. در این راستا موضوع مهم بررسی حرکت‌های مذهبی و تأثیرات آن بر سایر موضوعات بین‌المللی مانند دیپلماسی و امنیت است.

در این راستا ژئوپلیتیک منتقدانه نگرش نوینی است که نسبت به روندهای جهانی و همه‌بازیران عرصه ژئوپلیتیک و تعاملات آنها نسبت به یکدیگر مطرح شده است (Agnew and Corbridge, 1995) در حالی که دانشمندان قدیمی ژئوپلیتیک مانند مک‌کیندر، هاشوفر و اسپایک من معتقد بودند جغرافیای جهان دارای کیفیتی ثابت و عینی است که فعالیت کشورها را هدایت و محدود می‌کند، دانشمندان ژئوپلیتیک منتقدانه دارای نگرش سیال‌تری نسبت به جغرافیا هستند یعنی هم آن را کارگردان دانسته و هم آن را حاصل اعمال و اقدامات و گزینه‌های انسانی می‌دانند.

برای توضیح بیشتر می‌توان به دو تفاوت محتوایی بین ژئوپلیتیک کلاسیک و ژئوپلیتیک منتقدانه اشاره نمود. نخستین تفاوت، در مفهوم قدرت است که هر دو نگرش به‌نوعی مبتنی بر آن هستند. در نگرش کلاسیک بر اعمال قدرت حکومت‌ها بر روی دیگران و یا توانایی این امر که دیگران و ادار شوند تا خواسته کسی را انجام دهند، تأکید می‌شود (Dyrberg, 1997, P: 2).

ابتدا این موضوع با شاخصه‌های مربوط به توانایی نظامی تجلی یافت اما در دوران معاصر به فشارها و پارامترهای اقتصادی نیز اشاره می‌شود.

نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک متقدانه به عوامل قدرتی که می‌توانند آفریننده «تعامل» باشند نیز اشاره می‌کنند مانند عواملی که می‌توانند آفریننده شادی و لذت در انسان‌ها باشند و به این ترتیب شکل‌دهنده به چرخه دانش و نظام‌بخش گفت‌وگو و مصالحه میان جوامع بشری باشند. به عبارت دیگر در این رهیافت جدید کمتر به استفاده از زور و خشونت و بیشتر به ساختن دانش و تصمیم‌گیری مبتنی بر آن اهمیت داده می‌شود.

دومین تفاوت بارز نگرش جدید و کلاسیک در تلقی مختلف آنان نسبت به قداست حکومت توسط حاکمان است. بسیاری پژوهشگران ژئوپلیتیک سنتی تجزیه و تحلیل خود را در خدمت به کشوری مشخص قرار می‌دهند. هدف آنان فهم ساختار ژئوپلیتیکی جهان است به نحوی که بتوانند به رهبران کشورهای متبوع خود بهترین توصیه‌ها را جهت پیشبرد اهداف تعیین شده ملی ارائه نمایند. اما در نگرش نوین ژئوپلیتیک سعی می‌شود تا از این چهارچوب قدم فراتر نهند و نگرش کمرنگ‌تری نسبت به کشورها و اهداف آنها اتخاذ شود. آنها بیشتر بر سازوکارهایی تأکید دارند که براساس آنها موقعیت‌ها به شکل ژئوپلیتیک تعریف شده و ادراک شوند و در نتیجه اقدامات ژئوپلیتیکی مانند جنگ، تجارت، تحریم و یا مذاکرات دیپلماتیک توجیه شده یا ضروری دانسته می‌شوند (Dalby, 1998).

به این ترتیب به عنوان قسمتی از چهارچوب تحلیلشان درباره چنین سازوکارهایی استدلال‌های ژئوپلیتیکی به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند. گروه اول ژئوپلیتیک عملی است که در آن به افکار و اقدامات نخبگان کشور در ساختار سیاست خارجی تأکید می‌شود. گروه دوم ژئوپلیتیک رسمی است که توصیف‌کننده نوشته‌ها و فعالیت‌های اجتماع گسترده مشاوران غیردولتی، دانشمندان و روزنامه‌نگاران است؛ کسانی که فعالیت‌های فکری آنان می‌تواند مبنای عمل حاکمان و سیاست‌مداران قرار گیرد. گروه سوم ژئوپلیتیک عامه است که اشاره‌ای به گسترش ادراک ژئوپلیتیکی در فرهنگ عمومی می‌باشد (O Tauthail and Dalby, 1998). تاکنون اغلب مطالعات ژئوپلیتیک به دو گروه اول توجه داشته‌اند (Tauthail, 2000, P: 166-178). از معدود آثاری که بر نگرش سوم تأکید می‌کند می‌توان به اثر راتلج اشاره کرد که در آن تعامل

دانش ژئوپلیتیک عامه و اقدام رهبران حکومتی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (Routledge, 1996, P: 509-531). برخی دیگر گروه چهارمی را نیز به این تقسیم‌بندی اضافه کرده‌اند که به آن «ژئوپلیتیک ناراضیان» اطلاق می‌شود. در این نگرش به اثرگذاری حرکت‌های اجتماعی بر کشورها و نظام بین‌الملل اشاره می‌گردد (Nyroos, 2001, P: 135-157). نیروس این تقسیم‌بندی چهارم را در توضیح حرکت تجدید حیات مذهبی که علیه مرزبندی‌های وستفالیاست، حائز اهمیت می‌داند. دیگران نیز سعی کرده‌اند ارتباط آن را با پدیده‌های ملی و بین‌المللی مورد بحث قرار دهند (Kubalkova, 1998, P: 193-201). فلینت معتقد است مذهب امروزه عامل بسیار مهمی در تأثیرگذاری‌های بین‌المللی است که شایسته مطالعه و تحقیق بیشتری است (Flint, 2003, P: 617-620).

برخی نویسندگان نیز معتقدند مذهب می‌تواند منبع خوبی برای فهم و بحث مسائل جهانی و تهدیدهای موجود در آن باشد (Tauthail, 2000, 187-204). عده‌ای نیز مدعی شده‌اند امروزه مفاهیم بنیادین در ژئوپلیتیک مانند حکومت، مرز و قلمرو باتوجه به نقش آفرینی مذهب دستخوش تغییر و تحول شده است و بنابراین مفاهیم آنها با آنچه در دوران وستفالیارائه شده است، متفاوت می‌باشد (Sidaway, 2004, 1037-1044).

هنگامی که مذهب در تجزیه و تحلیل‌های مربوط به ژئوپلیتیک مطرح می‌شود غالباً به حرکت‌های اصول‌گرایانه مذهبی اشاره دارد که نسبت به پدیده‌هایی مانند دموکراسی و کاپیتالیسم، تفکر غرب و یا دولت، تهدید تلقی می‌شود (Huntington, 1996). در بسیاری مباحثات و مطالعات که در میان نویسندگان غربی رایج است، مذهب به‌عنوان یک عامل تهدیدکننده پنداشته می‌شود. اما سؤال این است که آیا این تلقی در مورد همه کسانی که به مذهب به‌عنوان یک عامل ژئوپلیتیک نگاه می‌کنند مصداق دارد؟ آیا رئیس‌جمهور سابق ایران آقای محمد خاتمی یا نور ابراهیم مالزی یا عبدالرحمن وحید اندونزی نیز دارای چنین انگاره‌ای هستند (Esposito, and Voll, 2000 : 613- 640).

در قرون گذشته نقش مذهب بنیادین و محوری محسوب می‌شد به‌نحوی که هم در عرصه داخلی کشورها و هم در تعامل و روابط میان آنها تأثیر داشته باشد. رقابت درونی گروه‌های مسیحی با یکدیگر و هم میان پیروان ادیان گوناگون مانند اسلام و مسیحیت به‌طور جدی در

عرصه جهانی مطرح بود؛ با این وجود پس از پیمان صلح و ستفاليا در سال ۱۶۴۸ و شکل‌گیری شمار بیشتری از کشورهای سکولار به‌ویژه در اروپای غربی و نیز مطرح شدن جدی‌تر پدیده استعمار در جهان، اهمیت بین‌المللی و ژئوپلیتیک مذهب در سطح جهان کاهش یافت. اما اکنون شواهد بسیاری را از بازگشت مجدد اهمیت مذهب و بازیگران مذهبی در گستره جهانی می‌توان یافت. گرچه باید اذعان داشت این پدیده ناگهانی و یک‌باره شکل نگرفته است بلکه جنبشی است که اندک‌اندک و به تدریج در چند دهه گذشته به جهان سیاست راه یافته است.

در سکولاریسم مذهب و حکومت از یکدیگر جدا و متمایز دانسته می‌شود. سکولاریسم برای اثبات برتری و تحقق اهداف خود سعی دارد اندیشه‌ها و امور مذهبی را از حوزه امور عمومی جدا کند. پیروان سکولاریسم خود را دوستدار بردباری، مدارا، تساهل، عدالت، استدلال عقلانی و بهبود منافع و اقتدار عمومی معرفی می‌کنند. اینان مدعی هستند با گذشت دهه‌ها از گذر به هم‌پیوسته جوامع به‌سوی سکولاریسم، دیگر مذهب نمی‌تواند به‌عنوان عاملی مؤثر و برجسته در حوزه امور عمومی در نقاط مختلف دنیا مطرح باشد. این تفکر بر دو پایه قرار دارد: تئوری مدرنیزاسیون و تئوری وابستگی که در هر دو تأکید می‌شود هم‌نظام بین‌الملل و هم شاکله به‌هم‌پیوسته وابستگی‌های متقابل کشورها در عرصه ژئوپلیتیک به‌شکل اجتناب‌ناپذیری براساس سیاست مشارکتی سکولار شکل گرفته‌اند. اینان معتقدند اگر سکولاریسم تعمیم نیابد دگماتیسم، تحجر و کاهش سطح مدارا و تساهل جامعه را دچار یک بحران جدی خواهد نمود. در هر حال بر اثر پیشرفت و گسترش سریع دولت‌های سکولار و متمرکز در سایه این دیدگاه که مذهب می‌تواند آثار سویی بر جوامع سیاسی داشته باشد، تلاش شد تا مذهب به‌گوشه‌ای رانده شود و از آن به‌عنوان ابزار ایجاد یکپارچگی ملی در داخل کشورها و تأمین ثبات سیاسی بین‌المللی استفاده نشود. بدین‌سان مذهب رفته‌رفته از جنبه‌های گوناگون در عرصه‌های مختلف جهانی کنار زده شد. اما امروزه با گسترش دامنه اثرگذاری سیاسی و نفوذ چشمگیر مذهب در فضای جهانی و نظام بین‌الملل لازم است به مطالعه مجدد آن در عرصه ژئوپلیتیک پرداخت.

بازگشت مذهب به عرصه ژئوپلیتیک در قرن بیستم

شاید عده‌ای تصور کنند مذهب در دو دهه گذشته به عرصه ژئوپلیتیک بازگشته است اما در واقع

می‌توان آثار ژئوپلیتیک مذهب را از ۶۰ یا ۷۰ سال پیش نیز ردیابی نمود. در این راستا می‌توان وقوع جنگ دوم جهانی را نقطه عطف مهمی به‌شمار آورد و چهار مرحله متمایز پس از آن را مشخص نمود. در نخستین دوره یعنی بیست سال پس از پایان جنگ دوم جهانی در دوران قدرت استعمارگران اروپایی از الجزایر تا اندونزی مذهب در عرصه‌های ژئوپلیتیک مختلف به‌عنوان مبارزه با استعمارگران مورد استفاده قرار گرفت. مشخصه اصلی این دوره این است که ملی‌گرایی بومی با نهضت مذهبی درهم آمیخته شده بود (Hammond, 2003, P: 83-9).

دومین دوره متمایز ظهور مجدد مذهب در قرن بیستم را می‌توان در عرصه کشمکش‌های سیاسی در سال‌های پایانی دهه‌های شصت و هفتاد میلادی مشاهده نمود. دو رویداد مهم در عرصه ژئوپلیتیک این دوره‌ها حائز اهمیت زیادی است. نخست ظهور اسلام‌گرایی پس از برخورد اعراب و اسرائیل در قضیه فلسطین به‌ویژه پس از جنگ شش روزه در منطقه خاورمیانه و پس از آن وقوع انقلاب اسلامی در ایران و در منطقه خلیج فارس که هر کدام به‌نوبه خود دارای آثار مهم منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند.

این تحولات نشان داد تلاش بسیاری از دولت‌های سکولار در کشورهای مختلف خاورمیانه برای زدودن مذهب نتیجه مطلوب را به‌دست ندادند است و حتی در مقام واکنش به شکل‌گیری مقاومت‌ها و گروه‌های مذهبی انجامیده است. در همین راستا، اسلام‌گرایان، سکولار شدن جوامع خود را از دو زاویه، خطر بزرگی می‌یابند. نخست ادعا می‌کنند گروه‌هایی که خود را دموکراتیک و پیرو مشی سکولار می‌دانند پس از رسیدن به قدرت سخت در مقابل گروه‌های اسلامی می‌ایستند و حتی با آنها مبارزه می‌کنند (Marty, 1992). تجربه تحریم و غیرقانونی اعلام کردن احزاب اسلامی در الجزایر و ترکیه در دهه نود دو نمونه بارز و آشکار در این زمینه است. از دید دولت‌های سکولار احزاب اسلامی در برابر پویش و روند سکولار شدن جوامع قرار دارند و بنابراین باید کنار زده شوند تا حریفی جدی در مقابل قدرت آنها نباشند. در مقابل، اسلام‌گرایان این حرکت را سرکوب مستبدانه و جدالی تحمیلی از سوی قدرت سکولار می‌دانند که از نگاه فرهنگی - مذهبی و اجتماعی ناشایست و تهاجمی فرهنگی و سیاسی قلمداد می‌شود؛ رفتاری که جز سرکوب دیکتاتورمآبانه نام دیگری نمی‌توان بر آن اطلاق کرد. نمونه‌های بارز و معروف این رویداد شاه ایران و بن‌علی در تونس بوده‌اند که

اسلام‌گرایان به‌طور نمادین بر آنها تأکید دارند (Roy, 2004).

دوره سوم بازگشت مذهب در پهنه ژئوپلیتیک و نظام بین‌الملل در واپسین سال‌های دهه ۱۹۸۰ و هم‌زمان با دوره پایان جنگ سرد رخ می‌دهد؛ زمانی که ساختارهای جهانی سخت دستخوش تحول و دگرگونی شده بود و رفته‌رفته «نظم نوین جهانی» در حال شکل‌گیری بود (Robertson, 1995).

تصور این بود که این ساختار نوین جای نظام دوقطبی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد و موازنه هسته‌ای مبتنی بر وحشت را خواهد گرفت و نظامی تازه براساس همکاری، صلح و عدالت به‌وجود خواهد آمد. اما وقوع جنگ خلیج فارس در سال‌های ۹۲-۱۹۹۰ همه این معادلات را به هم ریخت. جنگی که به نظر برخی صاحب‌نظران تبلور نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون بود که مدعی شده بود ساختار تمدنی غرب از سوی جنبش‌های اسلامی تهدید می‌شود. به قدرت رسیدن رژیم‌های اسلامی ضدغربی در کشورهای افغانستان و سودان در نیمه دوم دهه نود، مستندی برای این دسته از صاحب‌نظران شد. افزون‌براین به تلاش ناکام احزاب اسلامی الجزایر برای حفظ قدرت اشاره می‌شود.

دوره چهارم با ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز می‌شود و رویدادهایی مانند حمله آمریکا و هم‌پیمانانش به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) را دربر می‌گیرد؛ رویدادهایی که سبب واکنش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در سراسر جهان شد. برخی کشورهای غربی مانند انگلستان، ایتالیا و اسپانیا سخت از اقدامات رئیس‌جمهور آمریکا پشتیبانی به‌عمل آوردند. اما از سوی دیگر بسیاری از مسلمانان رخدادهای را از زاویه دید دیگری می‌نگریستند و تفسیر می‌کردند. به‌نظر اینان حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان تجاوزی آشکار، ناعادلانه، غیرمنطقی و گستاخانه بوده است. هم‌زمان رفتار دولت آمریکا در ارتباط با مسلمانان جهان و حتی جامعه اسلامی در داخل آمریکا به‌سختی مورد نکوهش و انتقاد قرار گرفت. دلیلی که بیزاری مسلمانان از آمریکا را تشدید کرده است، پشتیبانی متعصبانه آن از اسرائیل در برابر اعراب فلسطین و همچنین رژیم‌های سرکوب‌گر و مستبد در کشورهای اسلامی بوده است. به باور پاره‌ای نویسندگان غربی حتی اگر مسائل اشاره‌شده در بالا مانند بحران فلسطین در منطقه خاورمیانه حل شود، این امر به‌معنای پایان گرفتن رویارویی اسلام با غرب نیست چراکه این

تقابل از دو تفکر متفاوت و متضاد نشئت می‌گیرد (Haynes, 2005).

تلاش آمریکا و دیگر دولت‌های غربی به‌ویژه اعضای اتحادیه اروپا برای تحکیم، تثبیت و گسترش دولت‌های سکولار و تحمیل الگوهای دموکراتیک غربی به کشورهای اسلامی در همین راستا قرار می‌گیرد حتی به مبارزه مجاهدین با دولت کمونیستی دست‌نشانده اتحاد جماهیر شوروی سابق برای اثبات همین موضوع اشاره می‌شود. آنان جهاد اسلامی علیه دولت کابل را به‌خاطر اندیشه‌های الحادی‌شان رواج می‌دادند (Petito, 2003).

حمله به آمریکا به‌دلیل حمله به سکولاریسم و برای پایان دادن به حضور آن در منطقه خاورمیانه و سایر کشورهای اسلامی توجیه می‌شد. گروه القاعده در پی آن بوده تا در اروپای غربی به‌ویژه در کشورهایی مانند انگلستان و فرانسه جوامع مسلمان مهاجر را با سازماندهی بر ضد این حکومت‌ها تحریک و بسیج نماید. بمب‌گذاری ۱۱ مارس ۲۰۰۴ در ایستگاه متروی مادرید و ترور فیلم‌ساز هلندی شش ماه پس از آن در راستای همین تحلیل قرار می‌گیرد (Kepel, 2004).

باید به یک نکته ژئوپلیتیک اشاره کرد و آن اینکه به نظر برخی صاحب‌نظران مهم‌ترین صحنه رزم مسلمانان در دهه آینده در فلسطین یا عراق صورت نمی‌گیرد بلکه این نبرد در لندن، پاریس و دیگر شهرهای اروپایی رخ خواهد داد. امروزه بیشتر کشورهای اروپایی با این سؤال بنیادین روبرو هستند که چگونه اقلیت‌های مسلمان خود را در جریان‌های اصلی اجتماعی ادغام کنند که بحرانی در آینده به‌وجود نیاید (Pauly, 2004). تاکنون دولت‌های اروپایی با این موضوع به دو شیوه برخورد کرده‌اند. پاره‌ای از آنها مانند فرانسه روش ادغام را برگزیدند و کشورهای چون آلمان، سیاست چندفرهنگی را در پیش گرفتند اما در کل به‌نظر می‌رسد هیچ‌یک از این دو شیوه موفقیت‌آمیز نبوده‌اند و هنوز موج نارضایتی‌ها و همچنین رفتارهای تعصب‌آمیز با اقلیت‌های مسلمان در این کشورها دیده می‌شود (Hurrel, 2002, P: 185-204).

مطالعه موردی

مذهب و نگرش ژئوپلیتیک آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر

دامنه تأثیر ایده‌های مذهبی در ایالات متحده آمریکا باورکردنی نیست زیرا آمریکایی‌ها سالیان درازی است که با سکولاریسم به‌عنوان اندیشه حاکم بر سیاست و مذهب خو گرفته‌اند؛ البته شباهت روشنی بین این جریان در آمریکا و احزاب سیاسی اروپایی در کشورهایمانند آلمان،

ایتالیا و سوئد وجود دارد. آنچه باید در این راستا توضیح داده شود اهمیت اثرگذاری هنجارها، باورها و ارزش‌ها بر نگرش ژئوپلیتیک سیاست‌مداران عرصه سیاست خارجی آمریکاست. به گونه‌ای که دگرگونی هنجارها بر افق سیاست اثر می‌گذارد و نگرش‌ها نسبت به روابط بین‌الملل دگرگون می‌شود. ویژگی‌های روند جهانی‌شدن نیز در این زمینه اثرگذار است (Jones-Correa, 2001, P: 751-770).

اکنون بیش از سه دهه است که پروتستان‌های محافظه‌کار پایگاه خود را در جامعه آمریکا به شدت گسترش داده‌اند؛ به گونه‌ای که هم‌اکنون نزدیک به یک‌چهارم جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. تنها در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کلیساهای انجیلی آمریکا ۶ میلیون عضو تازه پذیرفتند درحالی‌که کلیساهای پروتستانی لیبرال بیش از ۲۲۶۰۰۰۰۰ نفر را از دست دادند. در میان پروتستان‌های محافظه‌کار، تشکل‌هایی که خود را پنتکاستال می‌دانند بیش از دیگران رو به رشد بوده‌اند و در تبلیغ مسیحیت پروتستانی در بیرون از مرزهای آمریکا نیز بیشترین موفقیت را داشته‌اند (Hollenweger, 2004, P: 120-137). اینان هم‌اکنون در آفریقا اصلی‌ترین رقیب اسلام برای جذب پیروان تازه شمرده می‌شوند (Mejer, 1998). در آمریکا پنتکاستالیسم ابتدا در میان سفیدپوستان تهی‌دست، سیاه‌پوستان و مهاجران یعنی گروه‌های ضعیف‌تر و پیرامونی‌تر گسترش یافت اما اکنون طبقات میانی را نیز دربر می‌گیرد. در اروپا هم کم‌وبیش همین روند سپری شده است.

پنتکاستالیسم در کشورهای جهان سوم در میان لایه‌های کم‌درآمدتر زمینه بهتری برای تبلیغ یافته است؛ در آسیا سخت با سیاست‌های قومی درهم آمیخته و بیشتر مورد توجه برخی اقلیت‌های قومی است. اما در آمریکای لاتین در محیط کمابیش یک‌دست کاتولیکی فعالیت دارد و پیوند مشخصی با سیاست‌های قومی نیافته است. برخی تحلیل‌گران چپ، به‌ویژه در آمریکای لاتین گسترش روزافزون پنتکاستالیسم و به‌طور کلی همه گونه‌های پروتستان‌های اونجلیستی در جهان سوم را در پیوند با هژمونی جهانی آمریکا می‌بینند. آنان معتقدند در شرایط پسا-استعماری کنونی، مسیحیت اونجلیستی بخشی از ابزارهایی است که آمریکا برای سلطه اقتصادی و فرهنگی بر جهان به‌کار می‌گیرد (Woodbury, 1998, P: 25-56).

برنامه‌های تبلیغاتی پنتکاستالیست‌هایی که در چهارچوب برنامه‌های تلویزیونی پُردامنه

پخش می‌شود از دید سیاسی، سخت دست راستی است و پشتیبان کاربرد زور از سوی آمریکا در جهان در برابر دشمنان آمریکا و مسیحیت می‌باشد در موعودگرایی ایشان که در قالب پیشا- هزاره‌گرایی مطرح است، پیشگویی‌های انجیلی دربارهٔ فرا رسیدن نبرد نهایی خیر و شر اهمیت بسیار دارد. آنان آشکارا از کاربرد زور در برابر دشمنان دفاع می‌کنند (Robbins, 2004, P: 117-43).

پنتاکستالیسم به‌عنوان یکی از مذاهب مسیحی رو به گسترش، در برخی مناطق به‌ویژه آسیای شرقی، آفریقا و آمریکای لاتین بیشترین موفقیت را داشته است اما در خاورمیانه در میان مسلمانان با کمترین اقبال روبرو بوده است (Freston, 2004, P:21-41). پنتاکستالیست‌ها در وهلهٔ نخست بیشترین موفقیت را در میان گروه‌های حاشیه‌ای و محروم‌تر داشته‌اند اما رفته‌رفته چه در آمریکای شمالی و اروپا و چه در دیگر مناطق جهان، گروه‌ها و طبقات میانی را نیز جذب کرده‌اند (MC Gaw, 1990, P: 284-302).

نومحافظه‌کاران سکولار دیگر گروه اثرگذار در تحول سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر به‌شمار می‌آیند. اینان در بسیاری موارد با نومحافظه‌کاران مذهبی دارای وجوه اشتراک هستند. *آنتون لیون* در کتاب خود به پنج عامل اشاره دارد که در دههٔ ۹۰ میلادی سبب ژرف‌تر شدن پیوندهای این دو گروه شده است.

۱. محدود شدن عقاید مسیحی؛ ۲. پیدایش احساس خطر آفرین بودن روند جهانی شدن؛ ۳. اشتیاق فزاینده برای ایستادگی در برابر نفوذ خارجی؛ ۴. خواست بازگشت به دوران طلایی تاریخی، ۵. آمادگی برای استفاده از هر ابزار ممکن برای رسیدن به اهداف سیاسی مطلوب. هم‌بستگی نومحافظه‌کاران مذهبی و سکولار در آمریکا زمانی بیشتر شد که هر دو گروه رویدادهای ۱۱ سپتامبر را جنگ خیر و شر و ریشه‌دار دانستند (Halper and Clarke, 2004).

پات رابرتسون نامزد برتر نومحافظه‌کاران دست راستی مذهبی برای ریاست جمهوری، ادعا کرد اسلام یک «مذهب صلح‌طلب» نیست. شباهت‌های فکری این دو گروه از محافظه‌کاران پس از ۱۱ سپتامبر افزایش یافت، نومحافظه‌کاران برجسته‌ای مانند *پل ولفسویتر*، *ریچارد پرل* و *الیوت آبرام* با بهره‌برداری از موقعیت خود در کابینهٔ بوش کوشیدند در راستای ایجاد رژیم‌های به‌اصطلاح دموکراتیک در منطقهٔ خاورمیانه بر نقشهٔ سیاسی خاورمیانه تأثیر

بگذارند. از دید آنان حضور رژیم‌های دموکراتیک و برآمده از انتخابات در خاورمیانه در راستای تأمین هرچه بیشتر منافع ملی آمریکا خواهد بود (Lieven, 2004, P: 174-180)..

تصور می‌شد پس از ۱۱ سپتامبر دولت بوش در نگرش ژئوپلیتیک خود سیاست خارجی چندجانبه‌گرایی را در پیش گیرد اما چنین نشد و یک‌جانبه‌گرایی به‌عنوان نگرش حاکم در سیاست خارجی واشنگتن ادامه یافت. راه‌اندازی جنگ با عراق مأموریتی به‌دقت طراحی شده بود که هم از ملاحظات نوین سکولار محافظه‌کاران و هم جزمیات مذهبی مسیحیان دست راستی مایه می‌گرفت. این سیاست بیش و پیش از هر چیز دست‌پخت نومحافظه‌کارانی چون *پل ولفوتیز و کارل ردو* بود (Frum, 2003).

از دیدگاه ژئوپلیتیک، امپراطوری اسلامی، زمانی بزرگترین امپراطوری جهان به‌شمار می‌رفته و امروزه بسیاری از مسلمانان از ضعف خود و از اینکه زیر سلطه و نفوذ قدرت‌های غیراسلامی زندگی می‌کنند، رنج می‌برند. از این رو هرگز نخواهند پذیرفت که آمریکا رهبر جهان باشد. اما آمریکا به‌رهبری بوش مصمم است به‌عنوان نیروی بی‌رقیب در میدان‌های جهان حضور داشته باشد. ترجمان آن نیز قدرت نهایی آمریکا در عراق است (Halper and Clarke, 2004, P: 206).

پس از رخدادهای ۱۱ سپتامبر مذهب به‌عنوان متغیری مؤثر در نگرش ژئوپلیتیک آمریکا مطرح شد. این رویدادها حاصل این موضوع بود که نومحافظه‌کاران سرانجام سلطه سیاسی یافتند و از طرف مسیحیان دست راستی نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند. به‌علاوه دیدگاه مذهبی بوش نیز به بخشی از این نگرش تبدیل شد. در واقع نومحافظه‌کاران آمریکایی از سیاست خارجی این کشور که در دو دهه پیش توسط *رونالد ریگان* فرموله و اجرا شده بود، غبارروبی و آن را درزمینه و بستر جدیدی اجرا نمودند. در دهه ۱۹۸۰ قهرمان برجسته نومحافظه‌کاران - *ریگان* - اعلام کرد امنیت و ثبات آمریکا و هم‌پیمانان غربی آن به‌شکل جدی از سوی «هیولای کمونیسم» به رهبری شوروی تهدید می‌شود دگرگونی‌های ساختاری و ناگهانی و پُرشتاب در بلوک شرق در پایان دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۹۰ همه از دیدگاه محافظه‌کاران ترجمان موفقیت این نگرش بوده است (Smith, 2000). از این زمان تفسیر پیروزی آمریکا در جنگ سرد به‌سادگی به‌معنای پیروزی لیبرالیسم در برابر کمونیسم نبود بلکه

به شکل پدیده‌ای گسترده‌تر یعنی پیروزی معنویت و باز شدن راه دستیابی به اهداف انسانی و ارزش‌های متعالی شمرده شد (Rhodes, 2004, pp: 123-124).

نقش باورهای مذهبی در این نگرش بسیار روشن است. چه در دوران جنگ سرد و چه در جنگ با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر می‌توان ملاحظه نمود که چطور با دیدگاه ریگان و بوش، آمریکا در نبردی معنوی بین خیر و شر گرفتار آمده است. در دهه ۱۹۸۰ شیطان یک رژیم سکولار - شوروی سابق - بود؛ در حالی که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شیطان به اصطلاح اسلام خشونت‌طلب و دارای انگیزه‌های مذهبی و در پی از میان برداشتن ارزش‌های غربی به‌ویژه لیبرال دموکراسی و حقوق بشر است. در سخنان بوش بارها از تلاش برای «پیروزی خیر بر شر» خبر داده شده است. وی هنگامی که دلایل پیروزی غرب در جنگ سرد را ارائه می‌کند و اینکه چگونه در روندی مشابه پیروزی بر تروریسم رخ داده است، بر شجاعت اخلاقی و ویژگی‌هایی که آن را با باورهای شخصی خود مرتبط می‌کند تأکید می‌ورزد. برای نمونه وی در ماه می ۲۰۰۱ در سخنرانی خود در ورشو گفت که کمونیسم به سبب دیدگاه اخلاقی پاپ ژان پل دوم سرنگون شده است (Bush, 2001). پس از یک سال در پراگ به همین نظریه برگشت و اظهار داشت در اروپای شرقی و مرکزی شجاعت و دیدگاه اخلاقی زندانیان و تبعیدی‌ها و کشیشان و نماینده‌نویسان سبب فروپاشی استبداد شده است (Bush, 2002).

نتیجه‌گیری

امروزه در عرصه ژئوپلیتیک ملت-کشورها هنوز بازیگر مؤثری هستند و طیف اقتدار خود را در بسیاری جهات گسترش می‌دهند اما در همین حال بازیگران مذهبی هم در عرصه دولتی و هم غیردولتی صلاحیت‌های خود را در اطراف و اکناف جهان گسترش می‌دهند؛ بنابراین لازم است به این بازیگران به‌عنوان بدیل‌های دولت و تحولاتی را که حوزه ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل را تغییر می‌دهند، توجه نمود. مذهب می‌تواند به‌عنوان یک موتور محرکه برای هم‌گرایی‌های مختلف در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی عمل کند.

بسیاری از مذاهب مختلف در درون کشورهای متعدد به شکل پراکنده در عقیده ملت‌های مختلف وجود دارند و بسیاری از آنان برای تشکیل یک مجموعه قدرتمند فراملی رویاهای بزرگی را در سر می‌پرورانند. در بسیاری از کشورهایی که بحران‌های هویت، مشروعیت و

مدرنیزاسیون وجود دارد، مذهب نیز به انواع گوناگون در تشدید بحران یا تلاش برای مدیریت بحران به ایفای نقش می‌پردازد. البته باید توجه داشت حرکت‌های مذهبی در عرصه ملی بیشتر چالشی در برابر این یا آن دولت است و نه چالشی در برابر نظام مبتنی بر دولت.

گرچه بسیاری از رقبای دولت مانند جنبش‌های مذهبی همواره وجود داشته‌اند اما توان تقویت‌شده آنان برای مداخله در حوزه دولت و با توجه به ماهیت بسیاری از مشکلات کنونی در این قلمرو، به این گروه‌ها هم انگیزه و هم توانایی داده است تا بیشتر از گذشته قابلیت دولت را در اعمال اقتدار مؤثر به چالش بکشند. بر پایه این روند چنین استدلال شده که بحران اقتدار در حال شکل‌گیری است و دولت توانایی خود را برای حفظ وفاداری شهروندان از دست می‌دهد و اینکه شهروندان به آرامی تحت تأثیر این جنبش‌های فراملی مذهبی اقتصادی یا اجتماعی قرار می‌گیرند.

در بسیاری از مناطق دنیا ملت - کشورها از بازیگری مذهب متأثر شده‌اند که در این راستا نوع اقتدار و نوع کنترل اجرایی قدرت سیاسی آنها نیز دچار دگرگونی و تحول خواهد شد. با توجه به رشد فزاینده نقش مذهب در نظام بین‌الملل لازم است برای نیل به تحلیل ثمربخش‌تر عرصه‌های ژئوپلیتیک به این پدیده به‌عنوان یکی از کانون‌های مؤثر در روابط بین‌الملل توجه شود و از زوایای گوناگون تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌های متقابل آن را مورد مطالعه قرار داد.

منابع و مأخذ

1. Agnew, J. "Religion and Geopolitics", **Geopolitics**, 11: 183 - 191.
2. Agnew, J. and S. Corbridge, **Mastering Space: Hegemony, Territory and International Political Economy**, (New York: Routledge, 1995).
3. Bush, G.W. "Remarks by the President Bush in Address to faculty and students of Warsaw university", Warsaw Poland. Available at: www.white-house.gov/news/release/2001/06/2001_06_15-1
4. Bush, G.W. 'President Bush Preview Historic NATO Summit in Prague,' Remarks by the President to Prague Atlantic Student Summit, Prague, Czch Republic, November 22,2002, Available at: www.Usa.Embassy.de/etexts/dics/bush_201102.htm.
5. Esposito J., and J. Voll, 'Islam and the West: Muslim Voices of Dialogue', **Millennium: Journal of International studies**, (29, 2000), pp: 613-640
6. Flint, C. "Dying for a "P" ? Some Questions Facing Contemporary Political Geography", **Political Geography**, (22, 2003), pp: 617-620.
7. Freston, Paul. **Evangelical Protestantism and Democratization in Contemporary Latin America and Asia' Democratization**. 11-4 (August 2004): 21-41
8. Frum D. **The Right Man: The Surprise Presidency of George W. Bush**, (New York, Random House, 2003).
9. Costambeys Marius, **Review Article: Property, Ideology and Territorial Power of the Papacy in the Early Middle Ages, Early Medieval Europe** 4/3, 2000, pp: 367-349.
10. Dalby, S. "Geopolitics and Global Security: Culture, Identity and the 'POGO' Syndrome" in G. O' Tuathail and S. Dalby (eds.) **Rethinking Geopolitics**, (New York: Routledge, 1998).
11. Diykink, Gertjan, "When Geopolitics and Religion Fuse: A Historical Perspective", **Geopolitics**, 2006, 11:192-208.
12. Dyrbery, T. **The Circular Structure of Power: Politics, Identity, Community**, (New York: Verso, 1997).
13. Halper and J. Clarke, **America Alone, The Neo-Conservatives and the Global Order**, (Cambridge: Cambridge University Press, 2004).
14. Hammond., P. "Review article: Making War and Peace", **Contemporary Politics**, a (20 March 2003), pp: 83-9.
15. Haynes, Jeff, **Comparative Politics in a Globalizing World**, (Cambridge, Polity, 2005).
16. Hollenweger, Walter J. "An Introduction to Pentecostalism", **Journal of Belief and Values**. 25.2 (August 2004), P: 120-137.
17. Huntington, S. **The Clash of Civilizations and Remaking of World Order**, (New York: Simon and Schuster, 1996).
18. Hurrel, A. "There are no rules: International order after September 11", **International Relations**, 16:2, pp: 185-204.
19. Johnston, Douglas M., and Cynthia Sampson, (eds.), **Religion: The Missing Dimension in State Craft**, (New York: Oxford University Press, 1994).
20. Jones- Correa, Michael A. and David L Leal, "Political Participation: Does Religion Matter?" **Political Research Quarterly**, 54,4, PP: 751-770.
21. Kepel, G. **The War for Minds, Islam and the West London**, (Harvard University Press, 2004).
22. Kirtland, wright John, "Notes of Early American Geopiety", in John Kirtland Wright (ed.), **Human nature in Geography: Fourteen papers: 1925. 1965**, (Cambridge. MA: Harvard University Press, 1966). PP: 251-285
23. Kubalkova, V. "Reconstructing the Discipling: Scholars as Agents" in V. Kubalkova, N. Onur, and p. kowert (eds.) **International Religions in a Constructed World**, (Armonk, NY: M.E. Sharpe, 1998), pp: 193-201

24. Lieven A. **America, Right or Wrong?** (New York, Harper Collins, 2004).
25. Marty, Martin and R. Scott Appleby, **The Glory and the Power: The Fundamentalist Challenge to the Modern World.** (Boston: Beacon Press, 1992).
26. Meyer, Birgit, "Commodities and the Power of Prayer: Pentecostalist Attitudes Towards Consumption in Contemporary Ghana". **Development and Change.** (29(4), 1998).
27. Mc Gaw, Douglas B., "Meaning and Belonging in a Chrismatic Congregation: An Investigation into Sources of Neo-Pentecostal Success". **Review of Religion Research.** 21, 3 (Summer 1990), PP: 224-302.
28. O' Tuathail, G. and S. Dalby, "Rethinking Geopolitics: Towards a critical Geopolitics", in G. O' Tuathail, and S. Dalby (eds.) **Rethinking Geopolitics,** (New York : Routledge, 1998).
29. O' Tuathail, G. "The Postmodern Geopolitical Condition: States, Statecraft, and Security at the Millennium", **Annals of the Association of American Geographers,** (90, 2000), PP: 166-178
30. O' Tuathail, G., "Spiritual Geopolitics: Fr. Edmund Walsh and Jesuit Anti-Communism", in D. Atkinson and K. Dodds (eds) **Geopolitical Traditions: A Century of Geopolitical Thought,** (New York: Routledge, 2000), pp: 187-209
31. Nyroos L, "Religiopolitics: Dissident Geopolitics and Fundamentalism of Hamas and Kach", **Geopolitics,** 6, 2001, pp: 135-157.
32. Pauly, R.J. Jr., **Islam in Europe , Integration or Marginalization?**, Aldershot, Ashgate, 2004.
33. Petito F., **Religion in International Relations. The Return from Exile,** (New York, Palgrave, 2003).
34. Rhodes E., "The Good , The Bad, and the Righteous: Understanding the Bush Visison of a New York NATO Partnership Dillema", **Journal of International Studies,** (33.1. 2004), pp: 123-43.
35. Robbins, Joel, "The Globalization of Pentecostal and Chrismatic Christianity", **Annual Review of Anthropology,** (33:1, 2004), PP :117:43.
36. Robertson, Ronald, "Globalization: Time, Space and homogeneity- Heterogeneity", in Mike Featherstone et al (eds.), **Global Modernities,** London: Sage.
37. Roy, O. Globalized Islam, **The Search for a New Ummah London,** (Hurst, 2004).
38. Routledge, P. "Critical Geopolitics and Terrains of Resistance ", **Political Geography,** 15: 1999, 509-531.
39. Sheikh N.S., **The Politics of Islam. Pan- Islamic Foreign Policy in a World of States,** (London: Routledge Curzone, 2003).
40. Sidaway. J. D., T. Burnell, C. Grundy – Warr, R. Mohammad, B.J, Park, and S. Astato, "Translating Political Geographies", **Political Geography,** 23: 2004, pp: 1037-1049.
41. Smith, Anthony D. "The Sacred Dimension of Nationalism", **Millennium** 29/3, 2000.
42. Tuan, Yi- Fu, "Geopiety: A Theme in man's Attachment to Nature and to Place", in David Lowenthal and Martin Bowden (eds.) **Geographies of the Mind. Essays in Historical Geosophy,** (New York: Oxford University Press, 1976, pp: 11-39.
43. Woodbury, Robert and Christian S. Smith, "Fundamentalism et. al: Conservative Protestants in America", **Annual Review of Sociology,** PP 24, 25 – 56.